

روز عشاق

اسفندگان، روز عشاق ایرانی

خبرگزاری میراث فرهنگی : روز پنجم اسفند مطابق با تقویم ایرانی روز جشن «اسفندگان» شناخته می‌شود. روزی که از آن مقام زن به عنوان مظهر و نماد عشق واقعی شناخته می‌شود.

ایرانیان باستان این روز را به زنان اختصاص می‌دادند و جایگاه زن، که مظهر عشق و مهر مادری است، را گرامی می‌داشتند. در حالی که به اعتقاد برخی اسطوره‌شناسان همچون «فریدون جنیدی» این جشن ملی و آیینی با جشنی غربی و غیرایرانی به نام ولنتاین جایگزین شده است.

البته در برخی روایات روز بیست و نه بهمن را روز جشن اسفندگان، اسپندار جشن نامیده‌اند. اسپندارمزد (روز پنجم) از اسپندارمزد ماه است که این جشن مخصوص زنان بوده که در این روز از شوهران خود هدیه دریافت می‌کرده‌اند. از این رو به جشن مردگيران یا مزدگيران هم معروف بوده است. بنابراین می‌توان

این روز را روز جشن زنان دانست. واژهٔ فارسی اسفند یا سپندارمزد، از واژهٔ پهلوی «سپندارمذ» و اوستایی «سپنتَه آرَمشیتی»، گرفته شده است. اصل این نام همانا «آرَمشیتی» است که واژهٔ سپنته (سپند) برای احترام و گرامیداشت بیشتر، به آن افزوده شده است. معمولاً سپنته آرَمشیتی را به معنای «فروتنی و آرامی و پاک و مقدس» می‌دانند، اما برخی از پژوهشگران این معنا را نمی‌پذیرند.

از آنجا که در باورهای کهن، زمین را نیز مانند زنان، بارور، زاینده و پرورش دهنده می‌دانسته‌اند و همه موجودات بر پهنه او و در پناه و آغوش او پروریده می‌شده‌اند، جنسیت او را نیز «مادینه» فرض می‌کرده‌اند و از همین خاستگاه است که عبارت‌های زیبا و دل‌انگیز «مام میهن» و «سرزمین مادری» به‌وجود آمده و فراگیر شده است. پیشینیان ما، همانگونه که زمین را زن یا مادر می‌دانسته‌اند، آسمان را نیز مرد یا پدر به‌شمار می‌آورده‌اند و ترکیب‌های «مادرزمین» و «پدرآسمان» از همین جا برخاسته‌اند. بی‌گمان آنان شباهت‌ها و پیوندهایی بین زن و مرد از یک سو، با زمین و آسمان، و بارندگی و رویش گیاهان، از سوی دیگر احساس می‌کرده‌اند. همچنین این را نیز می‌دانیم که در باورهای ایرانی، نسل بشر یا نخستین زن و مرد جهان، به نام «مشی» و «مشیان» از ریشهٔ دوگانه گیاهی به نام «مه‌رگیا» در دل زمین به‌وجود آمده و آفریده شده‌اند و در واقع زمین یا سپندارمذ، مادر نسل بشری دانسته می‌شده است.

کارکردهای آرمشیتی یا سپندارمذ در فرهنگ و ادبیات ایرانی بسیار فراوان و گسترده است. در «گاتها»ی زرتشت، هجده بار از او یاد شده است و زرتشت بارها او را برای زندگی پاک، برای آرامش-بخشی به کشتزاران، چراگاه‌ها و جانوران، و برای پیدایی یک فرمانروای نیک، به یاری فرامی‌خواند.

نامگذاری آخرین ماه فصل زمستان به نام اسفند یا سپندارمذ نیز از همین ویژگی باروری و زاینده‌گی زمین سرچشمه گرفته است.

چرا که در مهین ماه، نخستین جوانه‌ها از خاک سر برمی‌زند و زایش دوباره زمین را نوید می‌دهد. از همین رو، مردمان ایرانی این ماه و به ویژه روز پنجم آن که با نام ماه همانند است (یعنی اسفندروز از اسفندماه یا سپندارمذروز از سپندارمذماه) را روز گرامیداشت بانوان می‌دانسته‌اند و در این روز، مردان آیین‌هایی برای همسران خود برگزار می‌کرده و هدیه‌هایی به او می‌داده‌اند که متأسفانه آگاهی بیشتری از این مراسم در دست نیست.

برخی از ماه‌های زرتشتی ایزدان یا ایزدبانوان خاصی دارند. «سپندارمذ» فرشته و ایزد بانوی اسفند ماه است. سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت، بردباری و تواضع اهورامزدا است و روی زمین، فرشته و ماسکل بر زمین و زن‌های درستکار و عییف و شوهردوست است. به این سبب او را موش و دختر اهورامزدا دانسته‌اند.

او موظف است زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگاه دارد. به این جهت هر کس به کشت و کار و آبادانی پردازد خشنودی سپندارمذ را فراهم کرده است. بر اساطیر آمده است که این فرشته بود که برای «آرش» تیر حاضر کرد و وی را امر کرد که برای تعیین مرز ایران و توران کمائی برگزیند. گفته می‌شود در گذشته، اسفند ماه و به ویژه این روز، روز عید زنان بوده است و مردان به زنان بخشش می‌کردند. سپندارمذ که واژهٔ اوستایی آن «سپنتا آرَمشیتی» به معنای تواضع مقدس است و فرشته سپندارمذ در عالم معنوی، مظهر عشق و تواضع و فروتنی و در عالم مادی، نگهبان زمین است.

امروزه این جشن هنوز هم با نام «اسفندی» در بسیاری از نواحی مرکزی ایران، همچون اقلید، کاشان و محلات برگزار می‌شود و زنان در این روز، برای خوشنودی ایزدبانوی پشتیبان باروری خود، آشی نیز می‌پزند که به نام مهین جشن «آش اسفندی» نامیده می‌شود. این آیین در روستاهای پیرامون کاشان همچون نَشلِج، اَسَترک و نیاسر در نخستین روز اسفندماه برگزار می‌شود.

با توجه به منابع موجود دانسته می‌شود که اسفندگان روز گرامیداشت زمین بارور و همتای انسان آن یعنی بانوان بوده است و روز زن به مفهوم مطلق و امروزه آن. به عبارت دیگر منظور از زن، همسر است و نه جنسیت آن. بیرونی نیز در نقل آیین‌های جشن، از زن به عنوان همسر یاد می‌کند و جنسیت زن را در نظر ندارد. آیین‌هایی نیز که امروزه در بسیاری از نقاط دور و نزدیک مهین برگزار می‌شود، همگی در پیوند با روابط عاطفی و مهر آمیز همسران است و ارتباطی با جنسیت زنانه ندارد.

در هفته‌یی که گذشت ایرانی‌ها سر در پی دو مساله داشتند و هر طیف از زاویه دل‌بستگی‌های خوش به یکی از ماجراها بیشتر می‌پرداخت.

مهم‌تر، مساله انرژی هسته‌یی بود و سفر همزمان لاریجانی به مونیخ و ولایتی به مسکو. اما نتیجه‌یی قطعی از این مذاکرات حاصل ایران نشد. هرچند لاریجانی با روش‌های دیپلماتیک در مونیخ سخن گفت اما همه آن حرف‌ها را در بازگشت به وطن پس گرفت و سخنگویی رسمی وزارت خارجه با صراحت گفت ایران با تعلیق مخالف است. ولایتی هم که شنیده می‌شد در پی ماموریتی ویژه به دیدار پوپین رفته است در بازگشت بیشتر از همکاری روس‌ها برای حل مناقشه اتمی ایران چیزی نگفت. اما تا این لحظه هنوز پرونده هسته‌یی در همان مرحله‌یی است که قبل از سفر آقایان قرار داشت. نکته جالب سفر لاریجانی این بود که خبرنگاران از او درباره هولوکاست پرسیدند و او جواب داد: این مساله دل‌مشغولی تاریخدان‌هاست و اهل

سیاست را با آن کاری نیست. سانتور جوزف لیبیرمن امریکایی در واکنش به این پاسخ گفت: مثل اینکه آقای لاریجانی و آقای احمدی‌نژاد از دو کشور متفاوتند.

اما جذاب‌تر جشنواره فیلم فجر بود که همیشه حاشیه‌هایی دیدنی‌تر دارد. امسال طیف متنوعی از هنرمندان در جشنواره بودند و طبق معمول بیشتر آنها هم ناراضی. از پیشکسوت‌هایی چون مهرجویی و کیمیایی و بنی‌اعتماد تا آوانگاردهایی چون دهنمکی و هنرمندانی مثل مازیار میری. جالب ماجرا آنجا بود که مسوولی گفته بود فیلم‌های به نمایش درآمده مورد تایید ما نیستند و با نظام ارزشی ما ناهماهنگ‌اند. در نظر آوردم که گویا دو سالی می‌شود که دیگر خاتمی رئیس‌جمهور ما نیست.

فوق‌العاده ... فوق‌العاده

آینده سیاسی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی پشت سر اوست یا پیش رویش؟ سوالی که زمستان سال ۷۵ شریعی فرانسوی پرسیده بود بار دیگر و درست ۱۰ سال گذشته از آن روز دوباره در محافل سیاسی ایران طنین‌انداذ می‌شود. آیت‌الله در هفته‌یی که گذشت با سفر به قم و دیدار با بیوت علمای عظام، خاطره آخرین سفر خود به قم را که با اعتراض برخی روبرو و منجر به صدور اطلاعیه‌یی از سوی دفتر ایشان شد بهبود می‌بخشد. علاوه بر آن در اقدامی کم‌سابقه هاشمی‌رفسنجانی در برنامه فوق‌العاده تلویزیون حاضر شد و بر موثر بودن خویش در لحظات تاریخ‌ساز این مملکت در پی‌ویحه انقلاب پای نشرد. برنامه فوق‌العاده‌یی که فرزاد حسنی آن را اداره می‌کند امسال از یک جهت دیگر هم خرساز بزرگی شد و آن بخش دادگاه خسرو گل‌سرخ‌یی بود. در نخستین شب‌های بخش فوق‌العاده صحنه‌هایی از دادگاه نظامی گل‌سرخ‌یی بخش شد که در ۲۰ سال اخیر هیچ‌گاه نمایش داده نشده بود. از همان شب SMSهای افراذ و دانش‌پوهای سیاسی راه افتاد که ماجرا را دیده‌یی یا نه. سه، چهار شب بعد حسنی مجری که جاذبه و دافعه‌یی هم‌وزن دارد در برنامه‌یی که آقای صفارهندی وزیر ارشاد مهمانش بود حرف از یک سورپرایز زد و دوباره گل‌سرخ‌یی را نشان داد. البته این ماجرا کم‌حاشیه هم نبود. تقریباً در همه رسانه‌های داخلی و خارجی که نسبت به اخبار ایران حساس‌اند خبرش درآمد و گروهی به نام نسبت به این بخش گزینشی اعتراض کردند. چنانکه محمده‌علی بطحی هم در وبلاگش نوشت:

تحقیر مخاطبان در تلویزیون

امسال دو بار تلویزیون ایران دادگاه گل‌سرخ‌یی را بخش کرد. گل‌سرخ‌یی مارکسیست ثنیست قهومانی بود که در دهه پیش در دادگاه نظامی گل‌زد و آلمانی‌های متعصب با فریاد «زنده باد مهدی» از او استقبال کردند. ایرانی‌ها هم در این سوی جهان نفسی از سر آسودگی کشیدند که مبادا ماجرای دیپورت آرش برهانی و فرهاد مجیدی و رسول خطیبی تکرار شود. هر چند در صورت تکرار، می‌شود مثل ابومسلم‌ها به‌رمال و فالگیر متوسل شد و کار خود را پیش برد. پریوز یکی از روزنامه‌ها گزارش مفصلی نوشته بود درباره‌رمالی که با تیم‌های لیگ برتر قراردادهای ۲۰ میلیونی می‌بندد و باعث بردهائی می‌شود. به‌ماجرای پیروزی ابومسلم و چهار گلی هم که با آن پرسپولیس را بردند اشاره کرده و پای‌رمال را در این بازی هم وسط کشیده بود. نکته اینجا بود که یکی دوتا سرمربی هم وجود این رمال و پول‌های کلانی را که می‌گیرد تأیید کرده بودند. این هفته من نود را ندیدم بزند بر صفحه‌تلویزیون ظاهر شد و علیه مارکسیسم حرف زد. هر دویار می‌گفت از نظر فلسفی در مارکسیسم هیچ تفاوتی بین انسان و الاغ نیست و ضریب تفاوت در آنها کمتر است که مبادا با بخش مصاحبه گل‌سرخ‌یی مخاطبان به قول سریال‌باغ مظفر بهو، مارکسیست شوند! این توهین بدی به شعور مردم بود و خیلی برای مخاطب دردناک و فحارت‌آمیز. ضمن آنکه مقاومت مارکسیست‌ها در جهان هم در دوران خودش مثال‌زدنی بود.

اخراجی‌ها، ده‌نمکی و باران

ماجرای توهین به شعور مردم فقط به همین یک نکته و همین یک برنامه ختم نمی‌شود. امسال در نشست‌های مطبوعاتی جشنواره فیلم فجر خیلی از کارگردان‌هایی که موفق نشدند سیم‌رخ بلورین را در آغوش بکشند از حق خوری و حق‌کشی صحبت کردند و گفتند مردم فیلم‌های آنها را پسندیده‌اند و داوران با عدم انتخاب آنها نسبت به شعور مردم بی‌احترامی کرده‌اند. از جمله این فیلمسازان یکی هم مسعود دهنمکی سردبیر سابق نشریات جنبه و فلسفه و فیلمساز فعلی بود که بنا به آنچه روزنامه‌ها نوشتند وقتی آقای کاسه‌ساز می‌خواست جایزه خودش را به او تقدیم کند، گفت: نه مرغ می‌خواهم نه

روز هفتم

آنچه در ایران تقویت می‌شود؛ کارگردانی در سایه

شبیم رحمتی



سیم‌رخ. بعد به خاطر اینکه از طرف داوران به شعور مردم توهین شده بود و عوامل فیلم اخراجی‌ها برنده نشده بودند از آنها عذرخواهی کرد. نکته دیگری هم در این جشنواره برای بار اول اتفاق افتاد که شاید از سال بعد باب‌شود. حسین پاکدل در مراسم اختتامیه از محمدرضا شریفی‌نیا به عنوان «کارگردان در سایه» نام برد. شاید از سال بعد برای این نقش هم سیم‌رغی چیزی در نظر بگیرند. چون اصولاً در ایران هم در سیاست هم در هنر آنها که کارگردانی در سایه می‌کنند به مراتب بیش از بازیگران روی پرده موثرد.

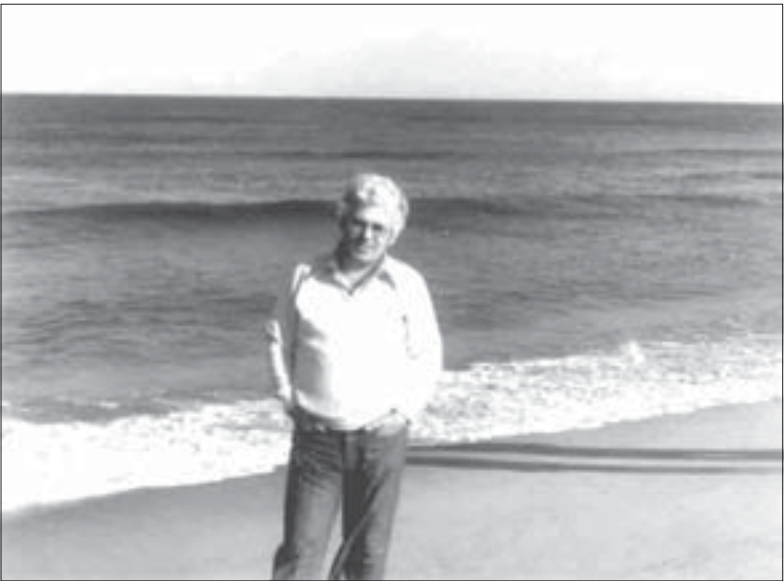
یکی از روزنامه‌نگارهای ایرانی هم در وبلاگ خود اشاره‌های جالبی به پخش فیلم اهدای جایز جشنواره کرده است: «دیشب داشتم اختتامیه فیلم فجر را تماشا می‌کردم. خیلی جالب بود، البته مراسم نه، بلکه حواشی آن و نحوه پخش مراسم از سیمای جمهوری اسلامی ایران. طبق معمول هر خانمی که برای گرفتن جایزه به روی سن می‌آمد، دوربین‌های سیما همه جا را از سقف گرفته تا کف زمین و دیوارهای تالار وحدت و نمایی از تماشاگران نشان می‌دادند به جز کسی که رفته و قرار است جایزه بگیرد. من فقط صدای باران کوبژی را شنیدم و بقیه هم تنها شبی سیاه و نیمه‌رنگی از آنها دیدم.!؟»

«متبرک» عزیزاده را از میدان به‌در کرد

هتاری و هوی جشنواره جشنواره گرمی کم‌رنگ‌شود. او که صدای جادویی تارش را دوشتنبه‌ها روی سریال دراماتیک زیربغی می‌شنوم برای آل‌سیموم «به تماشای آب‌های سپید» کاندیدای جایزه گرمی شده بود که گروه ستوتو -رقیبی از آمریکای جنوبی موفق شد با آل‌سیموم «متبرک» که برای دهمین سال استقلال این کشور ساخته شده بود جایزه را به‌خانه برد. حیف و افسوس.

کیا و رمالان مدرن در فوتبال

اما در دنیای فوتبال اتفاق‌هایی افتاد که خبرهای همچنان‌انگیزتری در پی داشت. بعد از کلی جنجال سر اینکه سرمربی جدید هامبورگ، کیا را نمی‌خواهد و شاید ناچار شود به ایران بازگردد او بعد از چند هفته ناکاهی بروسیا فوتبومذ گل‌زد و آلمانی‌های متعصب با فریاد «زنده باد مهدی» از او استقبال کردند. ایرانی‌ها هم در این سوی جهان نفسی از سر آسودگی کشیدند که مبادا ماجرای دیپورت آرش برهانی و فرهاد مجیدی و رسول خطیبی تکرار شود. هر چند در صورت تکرار، می‌شود مثل ابومسلم‌ها به‌رمال و فالگیر متوسل شد و کار خود را پیش برد. پریوز یکی از روزنامه‌ها گزارش مفصلی نوشته بود درباره‌رمالی که با تیم‌های لیگ برتر قراردادهای ۲۰ میلیونی می‌بندد و باعث بردهائی می‌شود. به‌ماجرای پیروزی ابومسلم و چهار گلی هم که با آن پرسپولیس را بردند اشاره کرده و پای‌رمال را در این بازی هم وسط کشیده بود. نکته اینجا بود که یکی دوتا سرمربی هم وجود این رمال و پول‌های کلانی را که می‌گیرد تأیید کرده بودند. این هفته من نود را ندیدم اما به سیاق خط اعتماد خودمان، اینجا از آقای فردوسی



ضدمورچه» درباره سفر گابو به ایران نکته‌های تازه‌یی نوشته است: «سی و هفت سال از روزی که آن جوان بیست‌وشش‌ساله ایرانی‌به دیدار دوست کلمبیایی‌اش در خیابان ۲۷ محله دیپلماتیک شهر رم رفت می‌گذرد. «بهمن فرزانه» در خانه سفیر کشور کلمبیا که آن‌سال‌ها کمتر ایرانی حتی نامش را هم شنیده بود با نویسنده گمنامی از این کشور آشنا شد که اتفاقاً از دوستان سفیر کشورش در ایتالیا بود و به تازگی کتابی نوشته بود که منتقدان در ابتدا چندان توجهی به آن نشان ندادند؛ «صدسال تنهایی» خیلی زود توجه جوان ایرانی را به خود جلب کرد و به فکر ترجمه آن به زبان فارسی افتاد. این طور بود که ایرانی‌ها جزء نخستین کسانی بودند که تجربه خواندن صدسال تنهایی مارکز جوان را پیدا کردند.

امروز «بهمن فرزانه» پنجاه و اندی سال دارد و در ایران مترجمی شناخته شده است هرچند هنوز هم در رم زندگی می‌کند و دوست کلمبیایی‌اش را از دست داده ولی خاطره آن دیدار را که

پور سوال می‌کنم آیا رسیدگی به این ماجرا هم در حوزه وظایف آقای شاه حسینی است یا نه؟ لطفاً ما را راهنمایی کنید.

ولنتاین؛ روزی که گل‌هایتان را دور می‌ریزد

نسل ما که به نسل سوخته شهرت دارد یاد و خاطره‌یی از ولنتاین ندارد. جوانی ما در دهه شصت گذشت که عاقلان داندن من چه گویم و نیازی به اشاره بیشتر نیست. اما برای نسل جدید روز ۱۴ فوریه خیلی جدی است. یکی از نشانه‌هایش هم اینکه در هفته‌یی که گذشت بیشتر مه‌غازهای مرکزی شهر آکنده بودند از انواع هدیه‌هایی که در این روز رز و بدل می‌شوند و همه هم به رنگ قرمز. نویسنده نوجوانی هم در اینترنت مطلبی در وصف این روز نوشته بود به این مضمون: «چه این روز را دوست داشته باشید و چه از آن متنفر باشید، نمی‌توانید خود را از آن پنهان کنید. این روز، از آغاز فروتنانه‌اش که عاشقان در آن روز احساسات‌شان را به یکدیگر نشان می‌دهند تا آن چیزی که امروز هست، یک سوال را پیش می‌آورد: برای نسل مدرن روز ولنتاین دقیقاً چیست؟ جوابش را با یک تشبیه خلاصه می‌کنم: روز ولنتاین یک شکلات قهوه‌یی چشم‌نواز است که از بیرون هوس‌انگیز است اما داخلش سیاه و تلخ.»

طبیعی است که در جهانی چنین خشن و بی‌رحم با انسان‌هایی که فردیتشان بیش از نسل‌های گذشته رشد کرده و جولان یافته است جوان‌ها چنین به عشق نگاه کنند والا که در دوره‌های پیشین جهان چنین نبود و عاشقی رسم خود را داشت. شکسپیر که افسانه رومئو و ژولیت را جاودانه کرد باستان‌شناسان را در هفته گذشته به حیرت رساند. آنها در جنوب ورونا منطقه‌یی که شکسپیر نغمه خویش را در وصف این عشاق ساز کرده بود زوجی یافتند که در آغوش هم در گوری مشترک آرمیده بودند. هنوز باستان‌شناسان در پی اکتشافند که آیا این گور دونفره واقعاً به این زوج افسانه‌یی تعلق دارد یا نه اما همین گمانه‌زنی‌های اندک، مردمی را که از شنیدن اخبار جنگ و ترور به تنگ آمده بودند و بر صفحه تلویزیون‌های خویش جز ادبای مردمان هیچ نمی‌دیدند کلی ذوق‌زده کرده است.

خبر دیگری هم هفته گذشته منتشر شد که تلویحاً «زنده باد مهدی» از او استقبال کردند. ایرانی‌ها هم در این سوی جهان نفسی از سر آسودگی کشیدند که مبادا ماجرای دیپورت آرش برهانی و فرهاد مجیدی و رسول خطیبی تکرار شود. هر چند در صورت تکرار، می‌شود مثل ابومسلم‌ها به‌رمال و فالگیر متوسل شد و کار خود را پیش برد. پریوز یکی از روزنامه‌ها گزارش مفصلی نوشته بود درباره‌رمالی که با تیم‌های لیگ برتر قراردادهای ۲۰ میلیونی می‌بندد و باعث بردهائی می‌شود. به‌ماجرای پیروزی ابومسلم و چهار گلی هم که با آن پرسپولیس را بردند اشاره کرده و پای‌رمال را در این بازی هم وسط کشیده بود. نکته اینجا بود که یکی دوتا سرمربی هم وجود این رمال و پول‌های کلانی را که می‌گیرد تأیید کرده بودند. این هفته من نود را ندیدم اما به سیاق خط اعتماد خودمان، اینجا از آقای فردوسی

وصف این عشاق ساز کرده بود زوجی یافتند که در آغوش هم در گوری مشترک آرمیده بودند. هنوز باستان‌شناسان در پی اکتشافند که آیا این گور دونفره واقعاً به این زوج افسانه‌یی تعلق دارد یا نه اما همین گمانه‌زنی‌های اندک، مردمی را که از شنیدن اخبار جنگ و ترور به تنگ آمده بودند و بر صفحه تلویزیون‌های خویش جز ادبای مردمان هیچ نمی‌دیدند کلی ذوق‌زده کرده است.

خبر دیگری هم هفته گذشته منتشر شد که تلویحاً «زنده باد مهدی» از او استقبال کردند. ایرانی‌ها هم در این سوی جهان نفسی از سر آسودگی کشیدند که مبادا ماجرای دیپورت آرش برهانی و فرهاد مجیدی و رسول خطیبی تکرار شود. هر چند در صورت تکرار، می‌شود مثل ابومسلم‌ها به‌رمال و فالگیر متوسل شد و کار خود را پیش برد. پریوز یکی از روزنامه‌ها گزارش مفصلی نوشته بود درباره‌رمالی که با تیم‌های لیگ برتر قراردادهای ۲۰ میلیونی می‌بندد و باعث بردهائی می‌شود. به‌ماجرای پیروزی ابومسلم و چهار گلی هم که با آن پرسپولیس را بردند اشاره کرده و پای‌رمال را در این بازی هم وسط کشیده بود. نکته اینجا بود که یکی دوتا سرمربی هم وجود این رمال و پول‌های کلانی را که می‌گیرد تأیید کرده بودند. این هفته من نود را ندیدم اما به سیاق خط اعتماد خودمان، اینجا از آقای فردوسی

برادرخوانده ایرانی مارکز

مسعود لواسانی در وبلاگ «از جنبه خاطرات

اون پائین چه خبر

نامه یک مرد مرده

دارکوب
dariusukooban@yahoo.com



مسولان آمار کشور اعلام کردند در حالی که جمعیت کشور هفتاد میلیون نفر است، ما ۷۷ میلیون شناسنامه داریم، و این هفت میلیون شناسنامه اضافی است. آقای مسوول ثبت احوال تهران اینجناب محمود صفرزاده، متولد ۲۲ فروردین ۱۲۹۸ و متوفی به سال ۱۳۷۱ فرزند صفرعلی، به مدت قریب به پانزده سال بوده که دستم از دنیا کوتاه و به دلیل یک فقره سکنه در یک بیمارستان در جنوب تهران فوت شدم و اکنون در قطعه ۲۲ بهشت زهرا دفن بوده و در اینجا مشغول مردگانی هستم. اولاً برای شما توضیح بدهم که اینجناب به حکم اینکه «هرکه را اسرار حق آموختند، قفل کردند و دهانش دوختند» چون نمی‌توانم از احوال این عالم خبری بدهم به شما بدهم، فقط در همان حدی که مشکلات برای من وارد شده، شکایت نموده و از مقامات خواستار رسیدگی سریع هستم.

اینجناب بعد از فوت، معلوم شد که چون به امور خیر پرداخته، لذا مشکلی در اینجا نداشتم، و کفه اعمال خیر من بر اعمال شر و گناهان سنگینی کرده و همیشه مورد احترام بوده و اجمالاً بگویم که از آن دنیا بیشتر خوش می‌گذراندم، اما مشکل من این بود که شناسنامه مرا باطل نکردند. با این وجود تا ۹ سال موردی پیش نیامد.

تا اینکه ۹ سال قبل برای اولین بار مرا احضار کردند و اعلام شد که چون مال صغیر را خورده‌ام، باید در مقابل عمل انجام شده پاسخ بدهم. پرسیدم که من کی مال صغیر را خورده‌ام؟ فرمودند که در ۲۵ شهریور ۱۳۷۵ یک فقره مال آقا شهرام عموزاده خودم را به صورت صوری خریداری پولش را به این عموزاده که یتیم بوده، نبرداختم. ا عرض کردم که این خیر دروغ بوده و اینجناب من آن زمان مرحوم بودم، اما ماموران مربوطه دفتر اسناد را نشان داده و معلوم شد با شناسنامه اینجناب خرید و فروش شده، که از همین بابت مدتی گرفتاری داشتم.

تا اینکه هشت سال قبل دوباره ما را احضار کردند و فرمودند که به دلیل شراکت در یک فقره کلابرداری فعل حرام مرتکب شده و در حال حاضر در زندان اوین زندانی هستم، پرسیدم: من چه زمانی کلابرداری کرده و زندانی شدم؟ فرمودند که روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۶ با

شناسنامه اینجناب یک نفر زندانی را آزاد و آن زندانی فرار کرده و مجرم بوده و مدتی بعد مرا دستگیر کرده و زندانی شده‌ام. عرض کردم که من آن آن سال مرده بودم، تا اینکه ماموران مربوطه اسناد و مدارک را نشان دادند و حتی یک جوری نگاه کردند که انگار روح اینجناب به دنیای شما آمده و این فقره کلاه را برداشته است. از این بابت هم مدتی گرفتار بودم.

تا اینکه یک سال و نیم گذشت و من چند ماهی راحت بودم، در این مدت حتی روح من یک بار سراغ پسرم رفت و او در خواب بود، به او گفتم شناسنامه مرا باطل کن، اما پسرم با شنیدن صدای من ترسید و به جای اینکه به حرف من گوش کند، بنای جنغ و داد گذاشته، عرق شد.

زمستان سال ۱۳۷۸ بود که مرا دوباره احضار کرده و به من فرمودند که گویا در انتخابات یکی از روستاهای ورامین به یک نفر از نامزدهای انتخابات شورای شهر آتجا رای دادم و گفتند که این یک تقلب بوده و باید مجازات بشوم.

در حالی که این حقیق وقتی زنده بودم، جز یک بار که به مرحوم کاشانی و صدق در سال ۱۳۲۷ رای داده، به هیچ کس رای ندادم و گفتم که من اگرچه متولد ورامینم، ولی سال‌ها در تهران زندگی می‌کردم، اما ماموران اینجا برکه‌های رای گیری را به اسم من نشان داده و من هیچ حرفی نداشتم بزنم.

سراتان را درد نمی‌آورد، من از آن سال تا به حال به دلیل دایر کردن شرکت صوری در دویی، رای دادن در انتخابات، ازدواج با یک خانم فرانسوی که می‌خواست در ترکیه ساکن شود، دریافت پسانهنگدی از ترکیه، و خرید و فروش زمین‌های وقفی در محمودآباد، اجاره مسکن برای دایر کردن اماکن فساد، کلابرداری از طریق موسسات کمک آموزشی کنکور، و دریافت وام ازدواج در شهر مشهد و چندین فقره دیگر از جرایم احضار و هر بار سرافکننده‌تر از قبل شده‌ام.

با توجه به همه موارد فوق از شما که مسوول ابطال شناسنامه‌ها می‌باشید، عاجزانه خواهشمندم شناسنامه اینجناب را به نام محمود صفرزاده فرزند صفرعلی باطل نموده و مرا از این مکافات نجات دهید.

چرا که من در اینجا غیر از اینکه دائماً به خاطر ارتکاب جرایم پس از مرگ احضار می‌شوم، در همین دور و اطراف دوستانی هم هستند که با من دعوا می‌کنند که چرا در فلان انتخابات به فلانی رای دادی و به فلانی رای ندادی؟ در حالی که من حتی روحم هم از این اشخاص که به آنها رای دادم خیر ندارد و زمانی که زنده بودم هم به کسی رای ندادم. از شما می‌خواهم شناسنامه مرا باطل و مرا از این گرفتاری نجات دهید.

شادروان محمود صفرزاده، قطعه ۲۲ بهشت زهرا، ردیف ...

^[1] شناسنامه مرا باطل نکردند